

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رد انکار کننده‌ی توحید

مؤلف: عبدالرحمن عبدالخالق

ترجمه و تخریج احادیث: پدram اندایش

نام کتاب: رد انکار کننده‌ی توحید

مؤلف: عبدالرحمن عبدالخالق

مترجم: پدram اندایش

ناشر: بوکان – انتشارات

نوبت چاپ: اول – پاییز ۱۳۹۶

چاپ: بوکان – رامان

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ریال

کلیه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

فهرست

عنوان	صفحه
فصل اول: معنای توحید اسمها و صفات چیست؟.....	۸
فصل دوم.....	۲۳
فصل سوم: آثار ایمان به صفات الله تعالی در قلب مؤمن.....	۳۶
فصل چهارم: بحث نمودن سلف در زمینه‌ی عقیده:.....	۶۳
مذاهب کفر و زندقی معاصر:.....	۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه‌ی مترجم:

به نام الله و به یاد الله و برای الله. مطلبی کوتاه است درباره‌ی اثبات توحید اسمها و صفات الله تعالی. برای یادگیری توحید اسمها و صفات الله تعالی می‌توانید به کتب نوشته شده در این زمینه مثل: اسماء و صفات خداوند متعال، چاپ نشر احسان رجوع کنید و این کتاب مختصر، فقط برای اثبات درست بودن توحیدی است که به توحید اسمها و صفات الله تعالی نامیده می‌شود. از آنجا که تقلید در اصول دین در هیچ مذهبی جایز نیست، این کتاب را به تمام فارسی زبانان جهان تقدیم می‌کنم تا برگ برنده‌ای برای من و آنان، در دنیا و آخرت باشد. همان طور که گفتم برای شناخت توحید اسمها و صفات الله تعالی باید به کتابهای مربوطه در این زمینه رجوع شود، ولی به طور اختصار نکاتی را یادآور می‌شوم: از آنجا که الله تعالی می-

فرماید: «... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز به مانند او نمی‌باشد). وقتی در حدیثی گفته می‌شود: دست یا پای الله تعالی و یا هر عضو دیگر از وی، ما نباید آن را به صورت دست انسان و یا دست هر موجود دیگری تجسم کنیم، آن چیزی است که تنها اسم آن دست است ولی هیچ شباهتی به دست موجودات دیگر ندارد و فکر کردن زیاد به این که دست الله تعالی به چه شکلی است، باعث هلاکت می‌شود، زیرا ما تصویری از دست در فرمان داریم و آن را به الله تعالی نسبت می‌دهیم، پس الله تعالی دارای دو چیز است که به آن دست گفته می‌شود، ولی این نوع دست فقط برای الله تعالی است و ان شاء الله که از اهل بهشت شویم و الله تعالی را در آخرت ببینیم که بزرگترین نعمت بهشت رویت الله تعالی می‌باشد^۱. همان طور که گفتیم، فکر کردن درباره‌ی صفات

^۱ - برای اطلاعات بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب بزرگترین نعمت بهشت رویت خداوند در سایت www.aqeedeh.com

باعث هلاکت می‌شود، ولی اگر انسان فطریی باشیم، می‌توانیم شوق دیدار او را در قلب حس کنیم و آن را تقویت کنیم تا سببی برای انجام کارهای خیر بیشتر و دوری از کارهای شرّ شود. نکته دیگر این است که ما برداشتی از قرآن را قبول می‌کنیم که پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ و تابعین رحمهم الله این برداشت را از قرآن داشته‌اند، یعنی مفهوم کلام وحی را فقط از کسانی قبول می‌کنیم که آنها یا مثل پیامبر ﷺ، وحی به قلب آنها نازل شده باشد و یا مثل صحابه ﷺ کلام وحی را از منبع آن که همان پیامبر ﷺ می‌باشد، شنیده‌اند. باید گفت: که نه پیامبر ﷺ فرمود که دست یعنی قدرت و نه صحابه ﷺ و نه تابعین رحمهم الله و چه بسا که در قرآن لفظ دو دست آمده است و اگر دست به معنای قدرت باشد، الله تعالی دارای یک قدرت لایتناهی است و نه دو قدرت. همچنین آنان این صفات را تعطیل

نکردند، یعنی آن را انکار نمودند. و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین.

مقدمه‌ی مؤلف:

شکر و ستایش برای الله تعالی است که خودش را توسط وحی
بر پیامبرانش به بندگان شناساند، استوار بودن آسمانها و زمین
از بزرگی قدرت وی و آفرینش فی البدایه‌ی وی است،
درباره‌ی خودش در کتابش می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱)
اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)﴾
[اخلاص] (بگو او الله در ذات و مقام عبادت شدن و صفاتش]
یکتاست * تمامی موجودات به وی نیاز دارند * نزییده است
و نه زاده شده است * و هم کف و هم رتبه‌ای برای وی وجود
ندارد). همچنین ثواب قرائت این سوره را برابر ثواب قرائت
یک سوم قرآن قرار داده است، خودش را مدح نموده و می-
فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا

يُسْرِكُونَ ﴿[الزمر: ۶۷] (و آنچنان که حق شناختن الله است او را نشناخته‌اند، تمامی زمین در روز قیامت در مشیت او خواهد بود و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌گردد [و] پاک و منزّه و بلند مرتبه‌تر از آنچه است که شرک می‌ورزند).

صلوات و سلام برای پیامبر هدایت و رحمت باشد که پروردگارش را به کاملترین و نیکوترین شکل وصف نمود و فرموده است: «اللّٰهُ يَقْبِضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَرْضَ وَتَكُونُ السَّمَوَاتُ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ» [بخاری: ۷۴۱۲] (الله در روز قیامت زمین را در مشیت خود می‌گیرد و آسمانها در دست راست او خواهد بود، سپس می‌فرماید: [فقط] من پادشاه هستم).

همچنین فرموده است: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۱ (دست الله، پُر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد). همچنین فرموده است:

^۱ - صحیح بخاری ۴۶۸۴ و ۷۴۱۱ و ۷۴۱۹؛ صحیح مسلم ۲۳۵۶؛

«ترکتکم علی المحجة لایزیغ بعدی الا هالک»^۱ (شما را در راهی ترک نمودم، بعد از من کسی از آن منحرف نمی‌شود، مگر آن که هلاک می‌شود).

اما بعد:

از نوار کاستی شنیدم که می‌پنداشت توحید اسمها و صفات نزد سلف امت شناخته شده نبود؛ این نوع توحید از امور فرعی می‌باشد که جهل به آن ضرر نمی‌رساند و جایز نیست برای آن کوشش نمود؛ این چنین است که این سخن دین را از اساس ویران می‌کند؛ وقتی عقیده ویران می‌گردد، اصل دین ویران می‌گردد که بقیه‌ی دین از آن نشأت می‌گیرد. افراد جاهل بین توحید و شرک، و خالق و مخلوق، و اهل ایمان و اهل کفر، فرق نمی‌گذارند؛ به همین دلیل برای خودم واجب دانستم که امانت و پیمانی را که الله تعالی بر هر بنده‌ای که به او علم داده است واجب گردانده است را به انجام برسانم و آن این است

^۱ - سنن ابن ماجه ۴۴؛ صححه آل‌بانی.

که آن به مردم رسانده شود و پوشیده نماند، همان گونه که الله جل و علا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹] (همانا کسانی که می‌پوشانند آنچه را که ما از روشنی‌ها و هدایت نازل فرمودیم، بعد از آن که آن را برای مردم روشن نمودیم، آنان کسانی هستند که الله ایشان را نفرین می‌کند و نفرین کنندگان نیز آنها را نفرین می‌کنند). برای کنار زدن این باطل و دفاع از دین الله تعالی و عقیده‌ی اسلامی، و برای آن که برای امت خیرخواهی شود و حق محقق گردد و باطل نابود گردد، [این مطلب را نوشتم] و الله تعالی کسی است که از او طلب یاری صورت می‌گیرد.

عبدالرحمن عبدالخالق کویت شوال سال ۱۴۰۲ هـ

فصل اول:

معنای توحید اسمها و صفات چیست؟

بدیهی است که توحید اسمها و صفات از ضروریات دین است؛ وقتی بدیهی است که توحید اسمها و صفات از ضروریات دین است و آن اصل دینِ اصیل می‌باشد و هدف نهایی توحید است، نتیجه گرفته می‌شود که شناخت توحید اسمها و صفات از مهمترین علوم می‌باشد و انتهای خواستها قرار دارد، بر اساس این شناخت است که ایمان صحیح و توحید خالص برپا داشته می‌شود؛ توحید اسمها و صفات همانی است که به ثبت رساندن چیزی است که الله تعالی آن را برای خود به ثبت رسانده است و همچنین فرستاده‌اش آن را برای او به ثبت رسانده است و نفی نمودن صفاتی است که وی ﷻ آن را از ذات سبحان و تعالایش نفی کرده است و همچنین فرستاده‌ی وی آن را نفی نموده است؛ این قسمتی از اقسام توحید است و شکی نیست که آن بالاترین و اولی‌ترین و مهمترین قسمت آن

است؛ زیرا آن بر اساس علم صحیح و سالم نسبت به الله تعالی می‌باشد و توسط آن ایمان صحیح شکل می‌گیرد و ایمان بدون علم هیچ وقت ایجاد نمی‌گردد، شناخت صفات الله تعالی اساس ایمان است و شکی نیست که توحید اسمها و صفات شامل‌تر و عام‌تر از توحیدی است که آن را ربوبیت^۱ و الوهیت^۲ می‌نامیم؛ زیرا علم به وجود الله تعالی و معبود حق بودن وی، کسی که عبادت پرستش شونده‌ی دیگری جز او جایز نمی‌باشد و عبادت فقط باید برای او سبحانه و تعالی باشد، قسمتی از توحید اسمهای الله تعالی و صفاتش می‌باشد؛ همچنین ایمان به ربوبیت الله تعالی و آن که او خالق و پدید

^۱ - توحید ربوبیت، توحید در پروردگار بودن الله تعالی است، به عبارتی یکتا دانستن الله تعالی در خلق نمودن، پادشاهی و تدبیر. (مترجم)

^۲ - توحید الوهیت، یگانه بودن در مقام پرستش شدن و بندگی می‌باشد. (مترجم)

آورنده و به تصویر کشاننده می‌باشد نیز [قسمتی از توحید اسمها و صفات الله تعالی می‌باشد]... تمامی این موارد جزئی از توحید اسمها و صفات می‌باشند، به همین دلیل توحید ربوبیت، قسمتی از توحید اسمها و صفات می‌باشد و این به آن معناست که توحید اسمها و صفات دارای شمولیت بیشتر و عام‌تر از توحید الوهیت و ربوبیت می‌باشد.

به این نام نهادن این اسمها و اصطلاحات، نه توسط الله تعالی صورت پذیرفته است و نه توسط فرستاده‌اش ﷺ و این امر توسط علمای سلف رضوان الله علیهم صورت گرفته است و این امر از بدعت‌های ایجاد شده نمی‌باشد، بلکه از تقسیمات علمی است که شناخت را آسان می‌کند، همان گونه که گفته می‌شود: علم تفسیر، یا اصول تفسیر، علم الحدیث، مصطلح حدیث، فقه، اصول فقه و علم توحید؛ تمامی این موارد نه در قرآن آمده است و نه در سنت؛ شناخته نشده است که رسول این امت، آنان را به این شکل تقسیم نموده باشد و به طور

مثال درسی از تفسیر به آنها داده است و یا در حدیث و یا در سیره... علم شرعی یک امر بیشتر نمی‌باشد و این اقسام و فرع قرار دادن‌ها و اصطلاحات برای آن است که آموختن علوم دین آسانتر صورت پذیرد، این چنین است وضع ما در توحید اسمها و صفات، و توحید ربوبیت و توحید الوهیت؛ آنان قسمتهایی از یک علم می‌باشند و شامل مسائل ایمان به الله تعالی هستند؛ از آنجا که ایمان به الله تعالی دارای قسمتهای زیادی می‌باشد، به همین دلیل علماء به این اصطلاحات نیاز پیدا می‌کنند و می‌گویند: توحید اسمها و صفات، توحید الوهیت و توحید ربوبیت و همچنین کسانی هستند که می‌گویند: توحید حاکمیت؛ این اصلاحات در بین مسلمانان نشر پیدا کرده است که بین امور دین و امور دنیا فرق بگذارند و این پندار آشکار گردد که مسلمانان بین آنچه الله تعالی در شرع حکمت نموده است با غیر از آن جدا شود؛ یکی از علمای محدث گفته است: ایمان به الله تعالی حکم می‌نماید که

ایمان آورده شود که قانون گذاری ممکن نمی‌باشد، مگر توسط
الله تعالی: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الاعراف: ۵۴] (آگاه باشید که
آفرینش و امر نمودن فقط برای او است)، همچنین می‌فرماید:
﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱] (و الله فرمان می-
دهد و مانعی برای حکم دادن و فرمان دادن او وجود ندارد)،
با رجوع به این آیات و آنچه به آنها شباهت دارد، نوعی
جدید از توحید نامگذاری شده است که توحید حاکمیت
نامیده می‌شود و این نامگذاری فقط برای آن است تا این امر
راحت‌تر شناخته شود و هدف از آن بدعتگذاری نمی‌باشد،
بلکه آن فقط یک اصطلاح شرعی است، تا معنای مورد نظر را
به فکر نزدیکتر نماید و برای توضیح دادن درباره‌ی علوم و
آشکار کردن منظور عالم می‌باشد.

همان گونه که در قبل بیان شد، توحید اسمها و صفات دارای
شمولیت بیشتر و عام‌تر از بقیه‌ی انواع توحید است، بلکه
تمامی انواع توحید، قسمتی از آن می‌باشند و معنای آن این

است که ایمان آورده شود به تمامی آنچه الله تعالی خود را به آن توصیف نموده است و یا آن که فرستاده‌اش ﷺ آن را برای او به ثبت رسانده باشد و علمای سلف این نوع توحید را توحید اسماء و صفات نامیده‌اند؛ در این هنگام است که در بین مسلمانان شایع شده است که آنچه در صفات الله تعالی آمده است را اگر با عقل [ناقصشان] پذیرفته شود، قبول می‌کنند و غیر آن را رد می‌نمایند و صفات زیادی هستند که زنادقه آنها را رد می‌کنند و کسانی که این فهم را درست کرده‌اند و قبل از آنها بوده‌اند، مانند: جهمیة، معتزله، اشعری و غیر آنها آنان را رد می‌کنند، صفاتی به مانند: غضب و رضایت‌مندی، خوشحالی و خندیدن، دوست داشتن و بغض ورزیدن و خشمگین شدن، همچنین صفات بالا بودن و استقرار بر عرش و نازل شدن به آسمان دنیا، همچنین صفات دست، پا، ساق و انگشتان را انکار می‌کنند و می‌گویند: قرار دادن این صفات برای الله تعالی حکم می‌کند که او به چیزی تشبیه شود و یا

جسم برای او در نظر گرفته شود؛ این در حالی است که این صفات برای الله سبحانه و تعالی در متون قطعی قرآن و سنت به اثبات رسیده است و اینجا جای باز کردن و توضیح دادن این صفات نمی‌باشد و در اینجا فقط دوست داریم که دلیل این نامگذاری به توحید اسماء و صفات را بیان داریم، همان چیزی که علمای پیشینیان آن را نوعی از انواع توحید دانسته‌اند که واجب است تا شناخته شود و به آن ایمان آورده شود.

رد نمودن صفتی از صفات الله تعالی، باعث کفر می‌شود: علمای پیشینیان کسی که صفاتی از صفات الله تعالی که به اثبات رسیده است را رد کند را کافر دانسته‌اند، مانند عملی که خالد بن عبدالله امیر واسط وقتی که جعد بن درهم صفت دوست داشتن و دوستی برای الله تعالی را انکار نمود، او را در روز عید قربان به قتل رساند، در حالی که می‌گفت: «ای مردم قربانی کنید و الله [تعالی] قربانی شما را قبول نماید، من نیز جعد بن درهم را قربانی می‌کنم، زیرا او می‌پندارد که الله

[تعالی] ابراهیم (علیه السلام) را به دوستی نگرفته است»، همچنین امام احمد رحمه الله، حکم به کافر بودن جهم بن صفوان را صادر نمود و چیزی که از جهم نشأت گرفت، نفی صفت بالا بودن الله تبارک و تعالی بود و امام احمد مطلبی را نوشت که به «الرد علی الزنادقة» مشهور است و کسانی که صفت بالا بودن الله تعالی را انکار می‌کنند را زنادقه نامید. امام ابوحنیفه رحمه الله از تمامی آنان، در کافر دانستن کسی که صفتی از صفات الله را انکار نماید، سختگیرتر بود. شرح دهنده‌ی عقیده‌ی طحاویه از شیخ اسماعیل انصاری در کتابش «الفاروق» با سندش آورده است که مطیع بلخی از امام ابوحنیفه رحمه الله درباره‌ی کسی که بگوید: نمی‌دانم پروردگارم در آسمان است یا در زمین؟ سوال نمود. او گفت: کفر ورزیده است زیرا الله [تعالی] می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» [طه: ۵] ([الله] بسیار رحمت کننده بر عرش استقرار یافت) و عرش او بالای هفت آسمان است.

می‌گوییم: او بر عرش استقرار دارد، ولی او می‌گوید: نمی‌دانم عرش در آسمان است یا بر روی زمین؟ گفته است: او کافر است، زیرا انکار کرده است که آن در آسمان است و کسی انکار کند آن در آسمان است، همانا کفر ورزیده است. (شرح الطحاویة ص ۳۲۲ و ۳۲۳).

شکی نیست که نفی نمودن صفت داشتن دست، از الله تبارک و تعالی برای کسی که درباره‌ی آن لجبازی کند، کفر است، زیرا الله تعالی آن را برای خود در آیات بسیاری به ثبت رسانده است، مانند این سخن الله تعالی: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷] (و آنچنان که حق شناختن الله است او را نشناخته‌اند، تمامی زمین در روز قیامت در مشت او خواهد بود و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌گردد و پاک و منزّه و بلند مرتبه‌تر از آنچه است که شرک می‌ورزند).

همچنین الله تعالى به ابلیس فرموده است: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص: ۷۵] (فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را منع نمود تا بر چیزی سجده کنی که با دو دستم^۱ آن را آفریدم، آیا تکبر می‌ورزی یا [از قبل] از متکبران بودی) و همچنین آیات بسیاری دیگر به آن پرداخته شده است. همچنین در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است: بزرگی از بزرگان دینی یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! ما این گونه یافته‌ایم که الله [تعالی] آسمانها را بر یک انگشت و دو زمین را بر یک انگشت و درخت را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و بقیه‌ی مخلوقات را بر یک انگشت قرار داده است، در این هنگام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خندید تا آن که

^۱ - دقت شود که گفته شده است: دو دست، اگر دست به معنای قدرت باشد، معنای آن می‌شود، دو قدرت و این در حالی است که الله تعالی فقط دارای یک قدرت نامتناهی است. (مترجم)

دندانهایش نمایان شد و این از روی تصدیق آن بزرگ دینی یهودیان بود، سپس رسول الله ﷺ قرائت فرمود: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷] (و آنچنان که حق شناختن الله است او را نشناخته‌اند، تمامی زمین در روز قیامت در مشت او خواهد بود و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌گردد و پاک و منزّه و بلند مرتبه‌تر از آنچه است که شرک می‌ورزند).^۱

احادیث بسیاری وجود دارد که قابل شمارش نیستند و صفت داشتن دست را برای الله سبحانه و تعالی به ثبت رسانده‌اند، این احادیث در تمامی کتب حدیث مانند صحیحین و سنن و مسانید موجود می‌باشند...

^۱ - صحیح بخاری ۴۸۱۱ و ۷۴۱۴ و ۷۴۱۵ و ۷۴۵۱ و ۷۵۱۳؛

صحیح مسلم ۷۲۲۳ و ۷۲۲۵ و ۷۲۲۶؛ سنن ترمذی ۳۲۳۸.

شکی نیست که کسی که این صفت را نداند، جاهل است و کسی که با آن لجبازی کند، کافر است و ایمان به آن واجب است، همان گونه که ایمان به تمامی صفات الله تعالی واجب است و این ایمان باید بدون تشبیه کردن [به مخلوقات دیگر] یا تحریف صورت پذیرد، همان گونه که مشهور است که کسی از امام مالک سوال نمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» [طه: ۵] [الله] بسیار رحمت کننده بر عرش استقرار یافت، این استقرار چگونه است؟ او گفت: استقرار معلوم است و ایمان به آن واجب می‌باشد و سوال نمودن درباره‌ی آن بدعت است! یعنی کیفیت استقرار را کسی نمی‌داند مگر الله سبحانه و تعالی؛ استقرار بر عرش هفت بار در آیات قرآن آمده است و الله تعالی توسط آن خود را ستایش نموده است و آن امری ثابت شده است و دانستن آن واجب و انکار آن کفر است، ولی کیفیت استقرار را کسی نمی‌داند، مگر الله سبحانه و تعالی. این چنین است داشتن دست، [کیفیت] آن را کسی نمی‌داند، مگر

الله تعالی، همان گونه که درباره‌ی خودش جل و علا می-فرماید: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» [طه: ۱۱۰] (و آنان به او) الله تعالی (آگاهی ندارند). ولی ایمان به آنچه الله تعالی توسط آن خود را توصیف نموده است بر هر مسلمانی واجب است.

تمامی قرآن بیان صفت الله تعالی است:

گوینده‌ای که در درس دادنش می‌گوید: «قرآن به مقدار کمی صفت الله تعالی را بیان داشته است»، دارای جهلی بزرگ است، زیرا تمامی قرآن صفت الله ﷻ می‌باشد، در آن گاهی به ذات الله تعالی و بیان صفاتش پرداخته شده است یا آن عملی که در خصوص دوستانش از رسولان و مؤمنان، انجام می‌دهد؛ این بیان افعال، گرامی داشتن از طرف وی و نیکوکاری وی می‌باشد، گاهی آنچه بر سر دشمنانش می‌آورد را بیان فرموده است و این از صفات وی ﷻ می‌باشد.

قرآن از اول ان که با بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌شود تا آخر آن که با سوره‌ی الناس تمام می‌شود، تمامی آن بیان صفات الله سبحانه و تعالی می‌باشد.

سخن گفتن درباره‌ی اصول، خطرناکتر از سخن گفتن درباره‌ی فرعیات است:

کسی که درباره‌ی او، در قبل صحبت نمودیم گاهی در فروع فتوا می‌دهد و یا در آن اجتهاد می‌نماید و این گونه می‌بیند که بر او لازم است تا از مجتهدی تبعیت کند یا از عالمی تقلید نماید، برای او توجه به اصول دین و مسائل ایمان اولاتر می‌باشند، زیرا اصول دین و مسائل مربوط به ایمان، دارای خطر بیشتری هستند، زیرا بر اساس آن کفر و ایمان [در درون انسان] ساخته می‌شود، پس چگونه است حال کسی که می‌گوید: پیشینیان صالح درباره‌ی آن، در سه قرن اولیه، سخن نگفته‌اند؟!

چه کسی این سخنان را درباره‌ی علمای مجتهد می‌گوید؟ این در حالی است که آنان در اموری از دین راضی نمی‌شوند، مگر آن که آن را از مردی مانند بن باز بشنوند، ولی آنان از مردم می‌خواهند تا در امور اعتقادی از پدرشان سوال نمایند و به آنها می‌گویند: از پدرانتان پرسید که آیا ایمان دارند که الله تعالی دارای دست می‌باشد یا خیر؟! پاک و منزّه است الله تعالی، چه شده است که امتهای جاهل و پدران، مرجعی برای درست بودن عقیده‌ها و اصول دین می‌باشند؟!

اسلام غریب آمد و غریب خواهد شد:

از غریب بودن دین این است که هر کسی درباره‌ی دین سخن می‌گوید و هر جاهلی در آن فتوا می‌دهد و منبرهای آن پُر از مواردی است که در آنها به دین طعنه وارد می‌شود و این باعث شده است که دین حقیقی غریب و طرد شده باشد، الله تعالی کسی است که از او طلب یاری می‌شود و هیچ دگرگونی و قدرتی وجود ندارد، مگر توسط الله تعالی.

فصل دوم

از اصول گمراهی: تبعیت از تأویل^۱ فاسد و اجتهاد ضعیف است

کسانی که توحید اسماء و صفات را انکار می‌کنند، می‌پندارند، از آنجا که افرادی که مردم آنها را به خیر و فضیلت می‌شناسند و لقب عالم و فاضل دارند، از این امر در جهالت هستند، در نتیجه این امر نمی‌تواند، دلیلی بر کفر یا ایمان باشد... کسی که این گونه بگوید: در اصلی بزرگ از اصول گمراهی و باطل بودن قرار گرفته است؛ زیرا حق آن چیزی است که الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ آن را بیان داشته‌اند و هر چه با حق در

^۱ - دو کلمه وجود دارد که به یک معنا نزد مردم می‌باشند و آنها تفسیر و تأویل هستند، این در حالی است که هر کدام از آنها دارای معنای جداگانه‌ای می‌باشند؛ تفسیر به شرح دادن و باز کردن مسأله گفته می‌شود و تأویل به معنای آن است که استنباطی از مطلب شود که چیزی غیر از ظاهر آن می‌باشد. (مترجم)

مخالفت باشد، باطل است، زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا
 بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ﴾ [یونس: ۳۲] (آیا جدای
 حق چیزی جز گمراهی می‌باشد؟ پس چگونه رویگردان می-
 شوند). وقتی گواهی می‌دهیم و می‌دانیم که عقیده چه است و
 این سخن حق است و همان چیزی است که الله تعالی و
 فرستاده‌اش ﷺ آن را بیان داشته‌اند؛ بر ما واجب است تا به
 چیزی گواهی دهیم که الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ به آن گواهی
 داده‌اند و عالم مجتهد وقتی که در فتوای خود دچار اشتباه
 می‌شود، عذر دارد، یکسان است که تأویل نموده باشد یا
 اجتهاد کرده باشد و یا فراموش کرده باشد و یا آن که به آن
 جاهل باشد و دلیل و حکم برای آن در دست وی وجود
 داشته باشد. برای مسلمان جایز نیست که حق را ترک کند به
 این بهانه که فلان گوینده چنین چیزی گفته باشد و آن فلان
 گمراه به آن عمل نموده باشد و این در حالی است که آنان با
 کلام الله تعالی و سخن فرستاده‌اش ﷺ در تضاد هستند.

تأویل کننده‌ای که مجتهد است، دارای عذر می‌باشد.

مسلمانان بر این اجماع دارند که کسی که تأویل می‌کند و این در حالی است که او مجتهد می‌باشد، مادامی که حق را می‌خواهد و برای آن تلاش می‌کند، در اجتهادش دارای عذر می‌باشد و یکسان است که تأویل او در امور اعتقادی باشد و یا در باره‌ی انجام دادن عملی از امور فقهی باشد. وقتی بر هر مسلمان واجب است که حق را به شکل حقیقی آن بشناسد و حکم الله تعالی را در تمامی مسائل بداند، این برای وی تکلیفی است که در حد توان باید آن را انجام دهد و این گونه است که الله تعالی بر شخصی چیزی را واجب نمی‌گرداند، مگر در حد وسع و توان وی. وقتی عالمی حق را می‌خواهد و به سوی آن کوشش می‌نماید و در تأویل یا اجتهادش دچار اشتباه می‌شود، او نزد الله سبحانه و تعالی دارای عذر است و این امری است که امت اسلامی بر آن اجماع دارند و آن را از این سخن پیامبر ﷺ برداشت نموده‌اند: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ

فَاجْتَهِدْ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ. وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهِدْ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ^۱ (وقتی حکم کننده‌ای حکمی را صادر می‌کند و در آن کوشش نموده و اجتهاد می‌نماید، اگر درست باشد، او دو اجر می‌برد و اگر حکم نمود و کوشش نمود و اجتهاد کرد و دچار اشتباه شد، برای او یک اجر خواهد بود). همچنین الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبه: ۱۱۵] (الله گروهی را که بعد از آن که هدایت یافتند، گمراه نمی‌کند، مگر آنچه را که باید از آن تقوا پیشه کنند را برایشان روشن سازد، الله به هر چیزی آگاه است). ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الاحزاب: ۵] (بر شما ایرادی وجود ندارد بر چیزی که در آن اشتباه کرده باشید، ولی [آنجا مؤاخذه می‌شوید] که قلبهایتان

^۱ - صحیح بخاری ۷۳۵۲؛ صحیح مسلم ۴۵۸۴.

در آن عمدی داشته باشند و الله بسیار آمرزنده‌ی دائماً رحمت کننده است).

ابن تیمیه رحمه الله گفته است^۱: جایز نیست که مسلمانی برای انجام گناهی کافر خطاب شود و همچنین است اشتباه کردنی که آن اشتباه در اهل قبله وجود داشته باشد، الله تعالی می-فرماید: ﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْكَ وَكُتِبَ وَرُسُلُهُ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۵۸] (رسول به آنچه از طرف پروردگارش بر وی وحی شده است، ایمان آورده است و تمامی مؤمنان ایمان آورده‌اند به الله و فرشتگانش و کتابهایش و رسولانش؛ احدی از رسولانش را از بقیه جدا نمی‌کنیم و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگار ما! ما را پیامرز و بازگشت به سوی توست) و در

^۱ - الفتاوی ص ۲۸۲، ج ۳.

حدیث صحیح به ثبت رسیده است که الله تعالی برای مؤمنان این دعا را مستجاب نمود و گناهان آنان را آمرزید.
او رحمه الله گریزی زده و می‌گوید:

خوارج کسانی که مانند تیری که از کمان دور می‌شود، از دین دور می‌شوند، کسانی بودند که پیامبر ﷺ امر با جنگ آنها را داده بود و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب [علیه السلام] یکی از خلفای راشدین با آنها جنگ نمود و امامان دین، شامل صحابه و تابعین و نفرات بعدی از آنها، برای جنگ با آنها اتفاق نظر داشتند و علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بقیه صحابه آنان را تکفیر نکردند، بلکه آنان را مسلمان نامیدند و در همین حالت با آنان وارد جنگ شدند و با آنها وارد جنگ نشدند، مگر بعد از آن که آنان به ناحق خونی را ریختند و اموال مسلمانان را غارت کردند. با آنها وارد جنگ شدند برای آن که ظلم نموده بودند و ستم می‌کردند و به علت کفر آنها، با آنها وارد جنگ نشدند؛ به همین دلیل حریم آنها را نشکستند و

اموالشان را غنیمت ندانستند. در این حالت بود که در حالی که گمراهی آنان با نص و اجماع معلوم بود، آنان را تکفیر نمودند حتی با آن که امر الله [تعالی] و فرستاده‌اش [ﷺ] بر جنگ با آنها وجود داشت؛ پس چگونه خواهد بود وضع کسانی که حق بر آن مشتبه شده است و در مسائلی اشتباه کرده باشند، آیا کسی از صحابه عالمتر است [تا بر خلاف رفتار آنها، رفتار دیگری را انجام دهد]؟ برای گروهی جایز نیست که گروهی دیگر را تکفیر نموده و آنان را کافر خطاب کنند و جان و مال آنها را حلال بدانند، حتی اگر در بین آنها بدعتی به وجود آمده باشد؟

همچنین وی رحمه الله گفته است:

«اگر مسلمانی درباره‌ی جنگ یا تکفیر تأویلی انجام داد، توسط آن تکفیر نمی‌شود، همان گونه که عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره‌ی حاطب بن ابی بلتعه گفت: ای رسول الله! اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا»

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ^۱ (او [جنگ] بدر را مشاهده
کرده است) (در آن شرکت کرده است) چه چیز تو را آگاه کرده
است، الله تعالی درباره‌ی اهل بدر اطلاع داده است و فرموده
است: هر چه می‌خواهید انجام دهید، همانا شما را آمرزیدم)،
این حدیث در صحیحین آمده است و همچنین حدیث تهمت
زدن [به عایشه رضی الله عنها] در آن دو آمده است که اسید
بن حضیر به اسعد بن عبادۀ گفت: تو منافق هستی که از
منافقان دفاع می‌کنی. و دو گروه با یکدیگر درگیر شدند و
پیامبر ﷺ بین آنها صلح برقرار نمود؛ یکی از اهل بدر به
شخص دیگری از اهل بدر گفت: تو منافق هستی و پیامبر ﷺ
کسی از آن دو نفر را کافر خطاب ننمود و تکفیر نکرد، بلکه
گواهی داد که همگی از اهل بهشت هستند. همچنین در

^۱ - صحیح بخاری ۳۰۰۷ و ۴۲۷۴؛ صحیح مسلم ۶۵۵۷؛ ترمذی

صحیحین از اسامه بن زید آمده است که او مردی را بعد از آن که [در جنگ] لا اله الا الله گفت را کشت و این امر پیامبر ﷺ به شکل بزرگی [جرم] معرفی نمود و فرمود: «يَا أُسَامَةُ أَقْتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (ای اسامه! آیا او را بعد از آن که لا اله الا الله گفت، کشتی) اسامه گفت: او فقط برای نجات یافتن آن را گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «أَقْتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (آیا او را بعد از آن که لا اله الا الله گفت، کشتی)، پیامبر ﷺ این سخن را بسیار تکرار نمود تا جایی که اسامه رضی الله عنه گفت: آرزو کردم که ای کاش تا آن روز مسلمان نشده بودم^۱. ولی با این وجود برای او قصاص، دیه و کفاره واجب نشد، زیرا او در تأویل خود دچار اشتباه شده بود و این گونه پنداشته بود که او برای نجات یافتن و از روی دروغ لا اله الا الله گفته بود و از این رو قتل او را جایز دانسته بود. این چنین بود که بعضی از پیشینیان با بعضی دیگر در جنگهای جمل و صفین و دیگر

^۱ - صحیح بخاری ۴۲۹۶ و ۶۸۶۲؛ صحیح مسلم ۲۸۸.

جنگها، این گونه رفتار نموده بودند و تمامی آنها مؤمن و مسلمان هستند، همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الحجرات: ۹] (اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر وارد جنگ شدند، پس بین آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از آنها بر دیگری ستم نمود، با آن گروه که ستم نموده‌اند وارد جنگ شوید تا آن که به امر الله بازگردند و وقتی بازگشتند بین آنها با عدالت صلح برقرار کنید و عدالت را رعایت کنید که الله عادلان را دوست می‌دارد). الله تعالی بیان می‌فرماید: با آن که آن دو گروه با یکدیگر وارد جنگ شده‌اند و گروهی بر گروه دیگر ستم نموده‌اند ولی برادران ایمانی می‌باشند و امر فرموده است که بین آنها با عدالت صلح برقرار کنید، به همین دلیل پیشینیان با وجود آن که بعضی با بعضی دیگر وارد جنگ

شدند، ولی با یکدیگر دوستی دینی داشتند و به مانند دشمنی با کافران، با یکدیگر دشمنی ننمودند و بعضی گواهی بعضی دیگر را قبول می‌کردند و بعضی از بعضی دیگر علم می‌آموختند و از یکدیگر ارث می‌بردند و با یکدیگر ازدواج می‌کردند و به مانند مسلمانان با یکدیگر معامله می‌نمودند و این با وجود آن بود که با یکدیگر وارد جنگ شده بودند و بر یکدیگر تلاعن می‌کردند». سخن ابن تیمه رحمه الله اینجا تمام شد.

جایز نیست از خطای علماء تبعیت صورت گیرد:

وقتی مجتهد [در اشتباه خود] عذر دارد و اجر می‌برد و تأویل کننده نیز این چنین است، برای ما جایز نیست که از آنها در خطای آنها، وقتی فتوای آنان با قرآن و سنت در تضاد است تبعیت کنیم. به همین دلیل امام شافعی گفته است: «مسلمانان بر این اجماع دارند که برای مسلمان جایز نیست که وقتی برای او روشن شد که امری که با سنت رسول الله ﷺ تضاد

داشت، آن [سنت] را به تبعیت قولی از علماء ترک کند، آن عالم هر که می‌خواهد باشد»، پس چگونه خواهد بود وقتی برای ما از طریق قرآن و سنت، روشن شد، فکر عالمی اشتباه است، ولی با این احوال از او تبعیت صورت گیرد؟ به همین دلیل به کسی که می‌خواهد حقایق دین جاری شود در حالی که به پندار خودش از بعضی از تأویل‌ها و فتواها تبعیت می‌کند، می‌گوییم: اگر اعتقاد داری این تأویلات حق است از آنها تبعیت کن! و اگر عقیده داری باطل است، بر تو واجب است که از آنها دوری کنی. کسی که تأویل می‌کند اگر از علمای اسلام باشد و حق را بخواهد و برای آن کوشش نماید، نزد الله تعالی عذر دارد. ولی وقتی حق برای ما روشن شد و آن را برای تبعیت از فلان شخص، ترک نمودیم، دیگر عذری برای ما وجود ندارد.

قول جایز بودن تبعیت از خطای علماء از بزرگترین اصول گمراهی است:

در انتها: شکی وجود ندارد که وقتی معلوم می‌شود، سخن علماء یا فقهاء اشتباه است، جایز بودن تبعیت از آن از بزرگترین اصول گمراهی است، زیرا اگر این امر جایز باشد، عقاید و قوانین دین به کلی عوض می‌شود. فتوا داده شده است که اگر آب یافت نشد، نماز دیگر واجب نیست و همچنین بعضی صیغه را جایز دانسته‌اند و یا آن که معراج و اسراء پیامبر ﷺ در خواب صورت گرفته است و به این که می‌توان قسم را شکست و به پیامبر ﷺ توسل یافت و با مادر کسی که با او زنا صورت گرفته است می‌توان ازدواج کرد و همچنین نوشیدن شرابی که از انگور گرفته نشده است، جایز می‌باشد و همچنین تحریفات بسیاری که در صفات الله تعالی و اسمهای او وجود دارد. تمامی این موارد در علماء و صحابه رضی الله عنہم پیدا می‌شود، پس چگونه خواهد بود وضع ما، اگر به توان از این فتواها تبعیت نمود و در واقع تمامی دین تغییر می‌یابد چه در عقیده و چه در شریعت.

فصل سوم:

آثار ایمان به صفات الله تعالی در قلب مؤمن

الله ﷻ به ما امر فرموده است تا به او سبحانه ایمان بیاوریم، همان گونه که به ما امر فرموده است که به فرشتگانش، کتابهایش و رسولانش و آخرت و قضاء و قدر، ایمان بیاوریم. شکی وجود ندارد که ایمان به الله تعالی بزرگترین رکن ایمان در برابر بقیه‌ی ارکان ایمان است و تمامی ارکان دیگر به رکن ایمان به الله تعالی باز می‌گردد.

از آنجا که ما الله تعالی را نمی‌بینیم و هرگز در دنیا او را نخواهیم دید، همان طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «واعلموا انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا» (بدانید که هرگز پروردگارتان را نمی‌بینید، مگر بعد از مرگ) رواه بخاری (بخارایی)^۱... به

^۱ - استناد این حدیث به صحیح بخاری (بخارایی) توسط نویسنده

صورت گرفته است، من فقط آن را در سنن ابن ماجه ۴۰۷۷

یافتم. (مترجم)

همین دلیل الله سبحانه و تعالی خودش را برای ما توصیف فرموده است و ما را باخبر ساخته است که که ذات او بالا [و اعلی] می‌باشد، تا اولاً آن را تصدیق کنیم و درباره‌ی او سبحانه به چیزی گواهی دهیم که خودش به آن گواهی داده است، تا تصدیقی باشد بر چیزی که خودش را به آن توصیف نموده است و اثری بر قلب ما بگذارد و این همان ایمان است. در اینجا است که وی سبحانه ما را باخبر می‌سازد که او معبود بر حق یکتایی است که نه زاییده است و نه زاده شده است و همتا و هم درجه‌ای برای او وجود ندارد، این برای ما لازم می‌گردد تا فقط او را به دعایی بخوانیم و فقط او را بپرستیم و او را به تنهایی هدف و قبله قرار دهیم و برای او شریکی قرار ندهیم و به غیر از او کسی را به دعایی نخوانیم تا شبیه او گردد، زیرا هر چیزی غیر از او، به وجود آمده و ایجاد شده می‌باشد و نباید آن را شبیه و همانند او قرار داد. همچنین وقتی او سبحانه ما را باخبر می‌سازد که الرحمن و الرحیم

است، اثری بر قلب ما می‌گذارد که همان محبت وی و طمع به آمرزش او و رضایتمندی وی است و قلب هر مسلمانی را آماده می‌کند که به سوی وی بشتابد. همچنین وقتی الله سبحانه و تعالی ما را باخبر می‌سازد که ذات او اعلی و بالاتر است و او مسلط و دارای انتقام و صاحب عذاب شدید است، این اثری بر قلب مؤمن می‌گذارد که همان ترس از وی و بزرگداشت اوست و باعث می‌شود تا مرزهای وی و اوامرش مورد توجه قرار گیرد. این چنین است که هر اسمی از اسمهای الله تعالی و هر صفتی از صفاتش جل و علا اثری بر قلب بندگان مؤمنش می‌گذارد.

با هر صفتی از صفات الله تعالی اثری بر قلب مؤمن ایجاد می‌گردد:

بعضی از جاهلان می‌پندارند که هر صفتی که الله تعالی خود را با آن توصیف فرموده است و یا پیامبر ﷺ او را به آن صفت، توصیف نموده است، اثری بر ایمان ندارد و اهمیت برای بیان

آن و حس کردن با قلب وجود ندارد و برای مؤمن یکسان است که آن را بشناسد و یا به آن آگاهی نداشته باشد و یکسان است که آن را انکار کند و قبول نماید؛ این امری است که مربوط به زنادقه و کسانی است که از سخنها تبعیت می‌کنند و آنان را فلاسفه نامیده‌اند، کسانی که الله تعالی را با صفاتی از جانب خودشان توصیف می‌نمایند و آنچه را که الله تعالی خود را به آن توصیف فرموده است و یا رسول الله ﷺ به آن اشاره داشته است را انکار می‌کنند و با آن لجبازی می‌نمایند.

شکی وجود ندارد که هر صفتی که در قرآن و یا سنت آمده است، الله تعالی برای آن حکمت، منفعتی و هدفی در نظر گرفته است، اگر این در نظر گرفتن برای بیان آنها وجود نداشته باشد، سخن الله تعالی و سخن رسولش ﷺ عبث، بیهوده و زیادی می‌شوند. کسی که بیندارد که الله تعالی سخنی زیادی آورده است و بیان آن فایده‌ای ندارد و در ورای آن هدفی وجود ندارد و دارای اهمیت نمی‌باشد، الله تعالی را به نقصان و

سخن بیهوده متهم ساخته است و این درباره‌ی تمامی آنچه الله تعالی از آن سخن گفته است، وجود دارد. پس سخن گفتن درباره‌ی تمامی آنچه که الله تعالی از آن سخن گفته است تا خودش را توسط آن بزرگ کند و مخلوقاتش ذات والا و صفات درخشان او را بشناسند، چگونه خواهد بود؟ شکی وجود ندارد که وقتی الله تعالی با صفتی خود را توصیف می‌نماید، ما را به سوی امر بزرگی از ایمان هدایت می‌کند و آن ایمان به وی سبحانه و تعالی است.

در اینجا به بعضی از صفات رجوع می‌کنیم که بعضی از جاهلان و لجبازان به آن اهمیت نمی‌دهند و عقیده دارند جهل به آن ضرر نمی‌رساند، همان طور که شناخت آن نفعی نمی‌رساند:

الف: لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ (چرت و خواب او را نمی‌گیرد):
 الله تعالی خود را در آیه‌ای که پیامبر ﷺ آن را عظیم‌ترین آیه‌ی قرآن خوانده است و این سخن پیامبر ﷺ در صحیحین می‌

باشد^۱، خود را توصیف فرموده است به این که او را چرت و خواب فرا نمی‌گیرد و الله سبحانه می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵] (الله، معبود بر حقی جز او وجود نداشته و او زنده، برپا و برپا دارنده است، او را چرت و خواب فرا نمی‌گیرد). شکی وجود ندارد در این که الله تعالی خواب و پایین‌تر از آن را از خود نفی نموده است، دلیل بر قیومیت^۲ و کمال زنده بودن وی می‌باشد و این امر عدم ناقص بودن و غفلت را می‌رساند، همان گونه که الله

^۱ - صحیح مسلم ۱۹۲۱؛ سنن ابوداود ۱۴۶۲ و ۴۰۰۵.

^۲ - قیوم دو معنا دارد: یکی قائم به ذات به معنای آن که اگر او «الرحمن» (بسیار رحمت کننده است) کسی او را این گونه قرار نداده است و این ذات اوست که دارای چنین صفتی است و بهترین کلمه برای این معنا «برپا» می‌باشد؛ دوم: تمامی حرکت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است و برپا داشتن آنها توسط وی صورت می‌گیرد که بهترین کلمه برای این معنا، «برپا دارنده» است. (مترجم)

تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ [طه: ۵۲] (پروردگار من گمراه نمی‌شود و فراموش نمی‌کند). همچنین رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنَامُ وَلَا يَنبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ»^۱ (الله نمی‌خوابد و شایسته‌ی او نمی‌باشد تا بخوابد، [ترازوی] عدالت را پایین می‌آورد و بالا می‌برد). اگر گوینده‌ای بگوید: فایده‌ای در بیان این آیات و احادیث وجود ندارد، خواهیم گفت: در بیان قیومیت الله سبحانه و تعالی، کمال زنده بودن، عدم ایراد داشتن و عدم فراموشی و غفلت در ذات وی وجود دارد، در ایمان آوردن به آن، شکی وجود ندارد که بر قلب مؤمن اثر می‌گذارد و مؤمنی که به آن گواهی دهد در قلب او بزرگی شأن الله تعالی ایجاد می‌گردد و او می‌فهمد که باید از الله تعالی بترسد و در هر زمانی از شبانه روز که دعا می‌کند، صدای او را می‌شنود و از وی سبحانه عمل هیچ عمل کننده‌ای، چه خیر باشد و چه شرّ پنهان نمی‌ماند...

^۱ - صحیح مسلم ۴۶۳؛ سنن ابن ماجه ۱۹۵ و ۱۹۶.

ب- الله تعالى دارای دست می‌باشد:

از صفاتی که نفی کنندگان با آن لجajt می‌کنند و در قدیم زنادقه آن را انکار می‌کردند، این است که الله تعالى خود را این گونه توصیف فرموده است که دارای دو دست می‌باشد، این مدحی است که الله تعالى در آیات بسیاری از کتابش خود را توسط آن ستوده است و پیامبر ﷺ نیز با این صفت در احادیث بسیاری او را مدح نموده است، از آیات این سخن الله تعالى می‌باشد: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الملک: ۱] (پُر برکت است کسی که محل پادشاهی در دست او می‌باشد و او بر هر کاری تواناست). همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷] (و آنچنان که حق شناختن الله است او را نشناخته‌اند، تمامی زمین در روز قیامت در مشت او خواهد بود و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌گردد و پاک

و منزّه و بلند مرتبه‌تر از آنچه است که شرک می‌ورزند). همچنین الله تعالی خود را مدح نموده و بیان می‌دارد که بافضیلت‌ترین مخلوقی که آفریده است و او را بر بنی‌آدم فضیلت بخشیده است، کسی است که با دو دستش او را آفریده است؛ الله تعالی به ابلیس می‌فرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ [ص: ۷۵] (چه چیز تو را منع نمود تا بر چیزی که با دو دستم او را آفریده‌ام، سجده نکنی؟). همچنین وقتی یهودیان الله سبحانه و تعالی را متهم نمودند که انفاق نمی‌کند و بخیل است و گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [المائدة: ۶۴] (دست الله بسته است)، الله سبحانه و تعالی آن را رد نموده و می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴] (بلکه دو دست او باز است و هر گونه بخواهد انفاق می‌کند).

همچنین احادیث بسیاری آمده است که الله تعالی به این صفت، ستایش شده است و آنان بسیاری عطا نمودن الله تعالی و قدرتش و عظمتش را می‌رساند، از آنها این سخن پیامبر ﷺ در

حدیثی است که بخاری (بخارایی) و مسلم او را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْفَقُ أَنْفَقُ عَلَيْكَ»^۱ (الله تعالی فرموده است: انفاق کن! تا بر تو انفاق کنم)، همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «يَدُ اللَّهِ مَلَأُ لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۲ (دست الله، پُر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد). همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مِنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغْضُ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَيَدُهُ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ»^۳ (آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمانها و زمین، چقدر انفاق فرموده است؟ ولی چیزی از آنچه در دست

۱- صحیح بخاری ۴۶۸۴ و ۵۳۵۲؛ صحیح مسلم ۲۳۵۶؛ سنن ابن ماجه ۲۱۲۳.

۲- صحیح بخاری ۴۶۸۴ و ۷۴۱۱ و ۷۴۱۹؛ صحیح مسلم ۲۳۵۶؛ سنن ابن ماجه ۱۹۷.

۳- صحیح بخاری ۴۶۸۴؛ صحیح مسلم ۲۳۵۶.

دارد، کم نشده است. و عرش او بر روی آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق یا مقام را) کم و زیاد می‌کند).
این دلیلی بر بیان عظمت عطا نمودنِ الله تعالی و وسیع بودن بخشش است و دستِ کریم او جل و علا، دائماً عطا می‌کند و انفاق می‌نماید و این شبیه این سخن پیامبر ﷺ است که فرموده است: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَإِنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّو فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلُهُ»^۱ (کسی که از مال پاک خود صدقه‌ای دهد - و الله جز پاک را قبول نمی‌کند - مگر آن که [الله] بسیار رحمت کننده آن را در دست راست خود می‌گیرد، حتی اگر یک خرما باشد، پس آن در کف دست بسیار رحمت کننده رشد می‌یابد

^۱ - صحیح مسلم ۲۳۸۹؛ سنن ترمذی ۶۶۱؛ سنن نسائی ۲۵۲۵؛

تا این که از کوه بزرگتر می‌شود، همان گونه که یکی از شما کره اسب یا بچه شتر خود را پرورش می‌دهد).

در این حدیث داشتن کف دست به اثبات رسیده است و بخشش عظیم الله سبحانه و تعالی و نیکوکاری‌اش و این که او از بندگانش صدقه دادن را قبول می‌کند و آن را رشد می‌دهد و بر اساس آنچه رشد داده است به حساب آنها رسیدگی می‌کند، شکی نیست که این امر بر قلب مؤمن تأثیر می‌گذارد و محبت الله تعالی و رضایتمندی وی را در قلب قرار می‌دهد.

درباره‌ی قدرت الله سبحانه و تعالی و جبروت و گرفتنش، پیامبر ﷺ فرموده است: «اللَّهِ يَقْبِضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَرْضَ وَتَكُونُ السَّمَوَاتُ يَمِينَهُ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ» [بخاری (بخارایی)، از ابن عمر رضی الله عنهما: ۷۴۱۲] (الله در روز قیامت زمین را در مشت خود می‌گیرد و آسمانها در دست راست او خواهد بود، سپس می‌فرماید: [فقط] من پادشاه هستم) و در روایتی دیگر آمده است: «فِيَجْعَلُهُمَا فِي كَفِّ ثُمَّ يَرْمِي بِهِمَا كَمَا يَرْمِي الْغُلَامُ

بالکرة»^۱ (پس آن دو را در کف دست قرار می‌دهد و آنان را پرتاب می‌کند، همان گونه که پسر بچه توپ را پرتاب می‌کند). اینجاست که عظمت الله تعالی و کمال قدرتش بیان می‌شود و آن این است که آسمانها و زمین در روز قیامت در دست راست او خواهد بود.

همچنین بخاری (بخارایی) و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که شخصی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! ما این گونه یافته‌ایم که الله [تعالی] آسمانها را بر یک انگشت و دو زمین را بر یک انگشت و درخت را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و بقیه‌ی مخلوقات را بر یک انگشت قرار داده است، در این هنگام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خندید تا آن که دندانهایش نمایان شد و این از روی تصدیق آن بزرگ دینی یهودیان بود، سپس رسول الله صلی الله علیه و آله قرائت فرمود:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۱- آدرس این حدیث را پیدا نکردم. (مترجم)

وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ [الزمر: ۶۷] (و آنچنان که حق شناختن الله است او را نشناخته-
اند، تمامی زمین در روز قیامت در مشیت او خواهد بود و
آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌گردد و پاک و
منزه و بلند مرتبه‌تر از آنچه است که شرک می‌ورزند).^۱
شکی نیست که اثر این صفت بر قلب مؤمن بسیار بزرگ
است، زیرا در قلب، ترس از الله تعالی و پرهیز و بزرگداشت
امر و شأن او حاصل می‌شود، او پادشاهی است که بر زیر
دستان خود مسلط است و کسی از دست او نمی‌تواند فرار کند
و پناهگاهی وجود ندارد، مگر با روی کردن به سوی وی.
دعوت کنندگان خواهان حکومت اسلامی درباره‌ی این صفات
کجا هستند؟

^۱ - صحیح بخاری ۴۸۱۱ و ۷۴۱۴ و ۷۴۱۵ و ۷۴۵۱ و ۷۵۱۳؛
صحیح مسلم ۷۲۲۳ و ۷۲۲۵ و ۷۲۲۶؛ سنن ترمذی ۳۲۳۸.

دعوت کنندگانی که قصد حاکمیت [الله تعالی] را دارند، کسانی که غیر از این صفاتی [که الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ] آن را بیان نموده‌اند را نمی‌پذیرند، درباره‌ی آنها تعقل کرده و آن را بین امت نشر می‌دهند، بزرگترین کمک باید به آنها شود تا مردم را نسبت به پروردگارشان متذکر شوند و باعث اطاعت مردم از اوامر الله تعالی و دوری کردن آنها از آنچه نهی نموده است، شوند. باید پادشاهانی که بر روی زمین زورگویی می‌کنند، کسانی که برای خودشان و مردمشان چیزی را قانون می‌کنند که الله تعالی آن را قانون ننموده است، را نزد مردم خوار کنند! تا آنجا که می‌توانند در مردم، نسبت به تبعیت از طاغوت‌ها تنفر ایجاد کنند و حکم را به پادشاه مسلطی ارجاع دهند که آسمانها و زمین در دست او است.

ولی متأسفانه یکی از آنها در خطبه‌اش می‌گوید: نمی‌دانم چگونه برای الله تعالی دست قرار دهم، نمی‌دانم، نمی‌دانم که این مسأله چگونه تمام خواهد شد؟ نمی‌دانم چه عملی را برای

این عقیده وضع کنم؟ ما می‌گوییم: وقتی نمی‌دانی، چرا ایراد می‌گیری؟ وقتی جهل داری چرا مسلمانان باید از جهل تو متحمل ضرر شوند؟ کوچکترین کسانی که علم کسب می‌کنند، آن را می‌دانند. الله تعالی خودش گواهی داده است و رسول نیز گواهی داده است و الله را صاحب بزرگی و شوکت قرار داده‌اند، چون او صاحب این بزرگی و شوکت می‌باشد. بعد از این به مسلمانان ضرری نمی‌رسد که بعد از گذشت زمانی نسبت به صفات الله تعالی کسی دارای جهل باشد و یا در قبول کردن آن لجبازی کند و یا در آن شک نماید و همواره گروهی بر حق خواهند بود و کسی که با آنها مخالفت می‌کند و می‌خواهد آنان را خوار کند، ضرری به آنها نمی‌رساند، تا این با آخرین شخص آنها وارد جنگ می‌شوند که همان دجال است. شکر و ستایش برای الله، پروردگار جهانیان است.

فصل چهارم

راه و روش و منهج قرآن درباره‌ی ثابت کردنِ ستونهای ایمان باطل‌گرایان می‌پندارند، توجه به ثابت نمودن رکن‌های عقیده و دفاع از قسمتهای آن و از بین بردن شبهات اشخاص گمراه یا انحراف پیدا کرده، مشغولیت درست می‌کند و مسلمانان را از راه درست منحرف می‌گرداند و غلوی نکوهیده می‌باشد. به این نیز کفایت نمی‌کنند بلکه بر کتابهای علمای اهل سنت ایراد وارد کرده و بر کتاب عقیده‌ی طحاویه و کتاب عقیده‌ی واسطیه ایراد وارد می‌کنند و مشغول شدن به کتابها و مانند آنها را مفسده و گمراهی و تدرروی و طعنه وارد کردن می‌دانند؛ کتابهایی که الله تعالی توسط آنها در قرنهای گذشته مسلمانان را از شرک و بت پرستی حفظ نموده است، مسائل زشتی که بعد از زمان نبوت ایجاد گردید و لباس اسلام به خود پوشاند. آن باطل‌گرایان در گمراه ساختن و فریب دادن کوشش نموده و می‌پندارند که راه قرآن همان طور که بیان شد، نمی‌باشد، در

مردم این پندار را ایجاد می‌کنند که قرآن عقیده را بیان ننموده است و برای باطل گرایان دلیل نمی‌آورد و شبهات را رد نمی‌نماید و بیشتر کسانی که این سخنان را به زبان می‌آورند، فهمی از قرآن و سنت و سیره‌ی صحابه و پیشینیان ندارند؛ این در حالی است که آنان باید عمر خود را در دفاع از عقیده‌ی اسلامی در برابر قبولِ باطل گرایان و تأویلِ فساد کنندگان حفظ کنند. به همین دلیل دوست دارم تا قسمتی از راه و روش و منهج قرآن را در رد نمودن شبهه‌های دشمنان و ثابت نمودن پایه‌های ایمان نزد مؤمنان را بیان دارم.

اول: قرآن سندی برای عقیده است:

برادران بدانید که قرآن تقریباً به طور کامل سندی برای عقیده است، و ملت و دین را در زمان نزولش ترک نکرده است، مگر آن که برای ردِّ عقاید آنها دلیل آورده است و جواب سوالهایشان را داده است و سخنان آنها را سبک کرده است.

منهج و راه و روش قرآن در تثبیت عقیده‌ی اسلامی بر دو نوع است:

اول: با خبر ساختن از الله تعالی و ملائکش و کتابهایش و پیامبرانش و آخرت، مانند آنجا که الله تعالی درباره‌ی خودش می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵] (الله کسی است معبود برحق‌ی جز او وجود ندارد و او زنده، برپا و برپا دارنده است، چرت و خواب او را فرا نمی‌گیرد [و] آنچه در آسمانها و زمین است برای اوست، چه کسی می‌تواند نزد او شفاعت کند، مگر به اجازه‌ی او؟ آینده و گذشته‌ی آنان را می‌داند و به چیزی از علم او دست نمی‌یابند، مگر آنچه را که خود بخواهد، کرسی

او آسمانها و زمین را فرا گرفته است و نگهداری آنها برای او مشکل نیست و او بلند مرتبه‌ی بزرگ و با شکوه است).

همچنین الله تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الحشر: ۲۲-۲۳] (او الله

است کسی که هیچ پرستش شونده‌ی بر حقی جز او وجود ندارد، او داننده‌ی عالم غیب و آشکار است، او بسیار رحمت‌کننده‌ی دائماً رحمت کننده است * او الله است که پرستش شونده‌ی بر حقی جز او وجود ندارد، او پادشاه، بسیار مقدس، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، نگهبان، بسیار با عزت، مسلط و فرازمند است؛ پاک و منزّه است الله از آنچه شرک می‌ورزند). همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)﴾ [اخلاص] (بگو او الله [در ذات و مقام عبادت شدن و صفاتش]

واحد است * تمامی موجودات به وی نیاز دارند * نزاییده است و نه زاده شده است * و هم کف و هم رتبه‌ای برای وی وجود ندارد. [تمامی این آیات درباره‌ی توحید اسماء و صفات می‌باشد].

همچنین درباره‌ی ملائک می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ...﴾ [فاطر: ۱] (شکر و ستایش برای الله است که آسمانها و زمین را آفریده است، ملائک را فرستادگانی قرار داده است که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهار گانه می‌باشند...)، این چنین است آیاتی درباره‌ی پیامبران و رسولان و همچنین از روز قیامت [و آخرت] و آنچه در آن است.

اما راه روش دیگری که در قرآن برای تثبیت ستون‌های عقیده وجود دارد، ردّهای بسیاری است که بر شبهات افراد گمراه وارد می‌کند. قرآن برای کافران مشرک عرب در عقاید آنها استدلال وارد می‌کند و شبهه‌های آنان را ردّ می‌کند و این

چنین است دلیل آوردن آن برای مسیحیان، یهودیان و ملحدان، عقاید آنها را بیان می‌دارد و بر آن ردّ وارد می‌کند و ادعاها و دعوت‌های آنان را باطل می‌گرداند؛ یکسان است این عقاید درباره‌ی صفات الله سبحانه و تعالی باشد و یا به ملائک اختصاص یابد یا پیامبران یا قضاء و قدر. وقتی مشرکان نسبت فرزند داشتن به الله تعالی دادند و گفتند: ملائک دختران الله هستند و همچنین وقتی مسیحیان این نسبت فرزند الله تعالی بودن را به عیسی علیه السلام دادند و یا یهودیان این نسبت را به عزیر علیه السلام دادند، الله تعالی در رد آنها فرمود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» [الانبیاء: ۲۶-۲۸] (و می‌گویند: [الله] بسیار رحمت کننده فرزندی بر گرفته است، بلکه آنان بندگان گرامی هستند * در سخن گفتن از وی پیشی نمی‌گیرند و آنها به امر او عمل می-

کنند * آنچه در آینده و گذشته‌ی آنان است را [الله تعالی] می‌داند و برای کسی شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی که [الله تعالی] از او راضی است و آنان از خشیه‌ی^۱ وی در هراس هستند). کافران پنداشتند که الله تعالی برای زنده کردن آنها بعد از مرگشان، ناتوان می‌باشد، الله تعالی در جواب آنها فرموده است: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ [یس: ۷۸-۸۱] (و برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خودش را فراموش می‌کند [و] می‌گوید: چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند، در حالی که پوسیده‌اند؟ * بگو: کسی آنها را زنده می‌کند که آنها را بار اول آفریده است و او به هر مخلوقی عالم می‌باشد * کسی که از درخت سبز

^۱ - ترس از ابهت و عظمت را خشیه می‌نامند. (مترجم)

برای شما آتشی قرار داد که شما از آن روشن می‌کنید * آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، قادر نمی‌باشد که مانند آنها را خلق کند؟ بله او آفریننده‌ی بسیار دانا است). همچنین یهودیان الله تعالی را به اتفاق نمودن متهم ساختند و گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [المائدة: ۶۴] (دست الله بسته است)، الله سبحانه و تعالی آن را رد نموده و می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴] (بلکه دو دست او باز است و هر گونه بخواهد انفاق می‌کند). همچنین [یهودیان و مسیحیان] گفتند: ما فرزندان الله تعالی هستیم و او ما را دوست می‌دارد و ما را عذاب نمی‌دهد^۱، الله تعالی فرمود: ﴿قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۱۸] (بگو: پس برای چه [الله تعالی] شما را

^۱ - ما را عذاب نمی‌دهد از سخنان آنان نمی‌باشد و احتمالاً اشکال چایی در اصل کتاب موجود بوده است، در ضمن آیه کاملتر از آنچه در اصل کتاب بوده است، آورده شده است. (مترجم)

برای گناهانتان عذاب می‌کند، بلکه شما بشری هستید از آنچه خلق نموده است، هر کس را بخواهد می‌آمزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌دهد). کافران عرب می‌پنداشتند که ملائک و بتها آنان را شفاعت می‌کنند و الله تعالی در برابر آنها فرموده است: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الانبیاء: ۲۸] (و برای کسی شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی که [الله تعالی] از او راضی باشد) و همچنین فرموده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵] (چه کسی می‌تواند نزد او شفاعت کند، مگر به اجازه‌ی او؟). وقتی آنان به بهانه‌ی تقدیر دلیل آوردند، به فرستاده‌اش محمد ﷺ رد نمودن آنها را آموزش داد و فرمود: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ * قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ...﴾ [الانعام: ۱۴۸-۱۴۹] (کسانی که شرک می‌ورزند خواهند گفت: «اگر الله می-

خواست ما و پدرانمان شرک نمی‌ورزیدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم»، این چنین بود حال کسانی که قبل از آنها [حق و پیامبران] را تکذیب نمودند، تا این که عذاب ما را چشیدند، بگو: آیا علمی نزد شما است؟ پس آن را برای ما بیرون بیاورید! فقط از گمان تبعیت می‌کنید و شما فقط دروغ می‌گویید * بگو: حجت رسا و بلیغ نزد الله است...). اگر قرآن را با تدبر بخوانیم، سوره‌ی بقره را به گونه‌ای می‌یابیم که در آن صد و شصت آیه در ردّ شبهه‌های اعتقادی یهود وجود دارد. همچنین در بیشتر سوره‌ی آل عمران ردّی بر شبهه‌های مسیحیان و مشرکان وجود دارد. همچنین در سوره‌ی النساء و مائده که در آن از احکام بسیار صحبت شده است، پُر از ردّ بر یهودیان و مسیحیان و شبهه‌های آنان در عقیده است، همچنین در آن ردّ بر منافقان است، کسانی که می‌پنداشتند که جایز است از اسلام در عبادات تبعیت شود و در ارتباطات به غیر آن رجوع می‌کردند و الله تعالی بیان فرمود کسی که این گونه

فکر کند، کفر ورزیده است و این گونه فرمود که ایمان ایجاد نمی‌شود، مگر با اخلاص داشتن در عبادت الله تعالی و دادن حکمیت در اختلافات به الله تعالی و فرستاده‌اش ﷺ، همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] (اما، نه! قسم به پروردگارت! ایمان نمی‌آورند تا این که در اختلافات و درگیری‌هایشان حکمیت را به تو بسپارند، و بعد از آن در درونشان از آنچه حکم نموده‌ای، هیچ تنگی نباشد و کاملاً تسلیم شوند).

از تمامی این مسائل و هشدارها معلوم می‌شود که قرآن فقط یک سند اعتقادی و ایمانی است، بعضی از علماء آیات فقهی قرآن را فقط دویست آیه بیان داشته‌اند و بقیه‌ی قرآن که بیشتر از شش هزار آیه است تمامی آن درباره‌ی استدلال‌های اعتقادی است.

شکی وجود ندارد که قرآن برای عقاید موجود در زمان خود و آنچه را که مردم بعد از نزول آن می‌پندارند، دلیل آورده است، در زمان نزول بر تمامی عقاید باطل زمان خود رد آورده است و به علاوه‌ی آن، پیامبر ﷺ نیز با مشرکان و یهودیان و مسیحیان بحث نمود و سنت پیامبر ﷺ پُر از بحث‌ها و دلیل آوردنهایی است که بر ردّ یهودیان، مشرکان و مسیحیان می‌باشد.



بمث نمودن سلف در زمینه‌ی عقیده:

این چنین بود عمل پیشینیان صالح این امت، وقتی که از شبه جزیره خارج شدند به طایفه‌ها و ملت‌های زیادی برخورد نمودند، مانند: آتش پرستان، زنادقه، فیلسوف‌های ملحد یا آنچه که الهیان نامیده می‌شوند. اشتباه کرده است کسی که بپندارد شمشیر اسلامی تنها پیش برنده‌ی معرکه بوده است و تنها چیزی بوده است که بر آن عقاید باطل حکم می‌نمود؛

بلکه در آنجا چیزی همنشین و همراه جنگ با شمشیر بود و آن صحنه‌ی قلم، علم، قرآن و عقیده بود که در آنجا به کمک علمای مسلمان بر علیه دعوت گران بت پرستی، آتش پرستی، زنادقه و ملحدان می آمدند. کتابهای بسیاری در ردّ هر انحرافی که در بین مسلمانان ایجاد شد و از آن امتهای کفر نشأت می گرفت، تألیف شد.

مذاهب کفر و زندیقی محاصر:

کسی که بپندارد که عقاید زنادقه، آتش پرستی، بت پرستی و سفسطه‌ی فیلسوفان، امروزه بین مسلمانان از بین رفته است و نیازی به تدریس ردّ آنها و رد بر این عقاید وجود ندارد، اشتباه کرده است. زیاده‌ی روی درباره‌ی اولیاء و صالحان و طواف قبر آنها و توسل پیدا کردن به آنان و طلب شفاعت نمودن از آنها، چیزی جز عقاید بت پرستی نیستند که عوام مسلمانان و جاهلان آنها و بلکه علماء و پیشوایان مشهور در

بین آنها از آن عقاید تأثیر گرفته‌اند و همچنین کسانی که حاکمان را عبادت می‌کنند و در اختلافات خود به طاغوت‌ها رجوع می‌کنند و مقدس دانستن پادشاهان توسط آنها چیزی نیست، مگر بت‌پرستی جدید و شرکی قدیمی و جدید؛ عموم مسلمانان امروزه از روی جهل یا عناد در این راه قرار دارند و صفات الله تعالی را از معنای حقیقی آن خارج می‌کنند و همچنین آنچه را که الله تعالی خود را به آن توصیف نموده است، مانند: داشتن دست، صورت، دوست داشتن و بغض ورزیدن، ساق و پا، آمدن، استقرار داشتن بر عرش، خندیدن و سخن گفتن به طوری که نزدیک و دور آن را می‌شنوند را نفی می‌کنند و کسی آنها را نفی نمی‌نمود، مگر آن که زنادقه در قدیم این عمل را انجام می‌دادند و در قدیم آن را انتشار دادند و علمای سنت را متحیر کردند و اهل سنت را تکفیر نمودند و آنها را به شرّترین شکل کشتند، تبعیت از باطل آنها تا به امروز ادامه یافت، ادعای علم نمودند و با عقیده‌ی باطل خود

مسلمانان را رد نمودند و کسی که عقیده‌ی آنها را نداشت را کافر خطاب دادند و تکفیر نمودند و این که کسی الله تعالی را با آنچه خود او، خود را توصیف نموده است، توصیف نماید و نفی نمودن از الله تعالی آنچه را که خود برای خود نفی نموده است را تندروی و سختگیری نامیده‌اند. عقیده‌ی وحدت وجود که عموم صوفی‌ها به آن اعتقاد دارند، به گویی عالم اسلامی را فرا گرفته است و آن عقیده‌ی گاوپرستان و آتش پرستان می-باشد. امروز وضع به طوری است که فتنه‌های اعتقادی برای مسلمانان مشکل ایجاد نموده است و چه بسیار کفرهایی وجود دارد که امروزه لباس اسلام بر تن کرده‌اند، می‌خواهند آن را بر مسلمانان واجب کنند، مسائلی مثل: عصمت، رجعت، کافر دانستن صحابه، تحریف قرآن و کوتاهی رسول ﷺ در ابلاغ دین اسلام، آنان چیزی نیستند، مگر ویران‌کننده‌هایی که لباس اسلام بر تن پوشیده‌اند. همچنین مسائلی وجود دارد به مانند جدا کردن قسمتی از دین و این که دین را فقط شامل

عبادت بدانند و جدا کردن مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از آن که نتیجه‌ای نخواهد داشت، مگر ویران نمودن دین و از بین بردن زندگی حقیقی و همچنین خرافات و خزعبلاتی که عقاید مسلمانان را هدف قرار داده است که همان مسائل جاهلی قدیم می‌باشند که رنگ و روی امروزی به خود گرفته‌اند و در برابر تمامی این مسائل لازم است تا از دین دفاع گردد و از زبان استفاده شود و به میدان آن وارد شود. باطل گرایان امروزه چیزی نمی‌خواهند، مگر جدا کردن قسمتی از مسلمانان و [آن مسلمانان] نمی‌دانند که آنها را به چه سمتی سوق می‌دهند و کدام عقیده را برای آنها بر می‌گزینند و به کدام مشرک و زندیقی اقتدا می‌کنند و او را امام قرار می‌دهند.

شکر الله تعالی، ما در مجال دعوت، همانی را می‌گوییم که الله تعالی فرموده است و آن این است که الله تعالی بر کسی چیزی را واجب نمی‌فرماید، مگر در حد توان او؛ بر عالم امری

واجب است که بر دانشجوی مبتدی آن امر واجب نمی‌باشد و امری بر طلب کننده‌ی علم واجب است که بر عوام واجب نمی‌باشد و بر هر کسی آن مقدار دعوت دادن واجب است که الله تعالی برای او ممکن ساخته است. همچنین ما نمی‌گوییم: کسی که کتابهای پیشینیان در رد زنادقه و باطل گرایان را نخواند مسلمان نیست، بلکه می‌گوییم: کسی مسلمان حقیقی نیست، مگر کسی که به آنچه الله تعالی درباره‌ی خودش گفته است، ایمان بیاورد و این ایمان بدون تحریف یا تشبیه یا تعطیل باشد. کسی که شبهه‌ای برای وی در شناخت حق وجود دارد، بر ما واجب است تا به او علم بیاموزیم تا از کفر یا شرک یا زندیق‌گری جدا شود. منهج و راه و روش ما این گونه است که مسلمانی با اعتقاد بسازیم که تا آنجا که می‌تواند از عقیده‌ی توحید دفاع کند و با عقاید بت پرستی و کفر ستیز نماید.